

درس ۱۳

بهترین دوست



مرد مسافر خسته به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.
 صدای پای اسبی به گوشش رسید.
 مرد سواره به او سلام کرد.
 مرد مسافر پرسید: کیستی؟
 - من حسن فرزند علی هستم.
 مرد مسافر با شنیدن این نام، خشمگین شد و با امام به تندی سخن گفت.
 او از شهر شام آمده بود. شهری که معاویه در آن حکومت می‌کرد.
 معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام) بود.
 امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در
 شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
 اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
 ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت
 بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
 مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
 نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن
 بود؟!



سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم؛ اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا
به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن،
شبهه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به
نیازمندان کمک می‌کرد. کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها
به شهادت رسید.





فکر می کنم

امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون....



گفت و گو کنیم

از داستان «بهترین دوست، یاد می گیریم که ...

- ۱-
- ۲-
- ۳-



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



فکر می کنم



امام حسن (علیه السلام) مثل آن مرد تندی نکرد، چون... همیشه با مهربانی و خوش رویی با همه رفتار میکرد و می دانست آن مرد در شهر مدینه، کسی را نمی شناسد

گفت و گو کنیم



از داستان «بهترین دوست، یاد می گیریم که ...

- ۱- به دیگران حرف زشت نزنیم
- ۲- به دیگران کمک کنیم حتی اگر آنها با تندی یا ما برخورد کرده باشند
- ۳- با همه مهربان و مهمان نواز باشیم



امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



کیسه‌ی سنجاب کوچولو



روزی سنجاب کوچولوی غریبه‌ای به جنگل آمد. او دید همه جا پر از بطری و کیسه‌ی پلاستیکی و زباله‌های جورواجور است. آهی کشید و از حیوانات پرسید: «چرا طبیعت قشنگ خدا این قدر کثیف و زشت شده است؟ چرا این‌ها را جمع نمی‌کنید؟» حیوانات شانه بالا انداختند و گفتند: «این آشغال‌ها را آدم‌ها ریخته‌اند. یکی از کارهای عجیب و غریب آن‌ها همین است. پس چرا ما باید این زباله‌ها را جمع کنیم؟» سنجاب کوچولو دیگر چیزی نگفت. ولی کمی بعد، کیسه‌ای پیدا کرد و در جنگل راه افتاد. سنجاب زباله‌های دور و برش را یکی‌یکی جمع کرد و در کیسه انداخت.





موش به بقیه‌ی حیوانات گفت: «سنباب چه کار عجیب و غریبی می‌کند. خودش هم که این زباله‌ها را نریخته است.»
خرگوش پرسید: «یعنی می‌خواهد با این زباله‌ها چه کار کند؟»
جوجه تیغی گفت: «شاید بخواهد کیسه‌ی پُر شده‌اش را جایی ببرد و جایزه بگیرد.»

موش و خرگوش و جوجه تیغی هر کدام یک کیسه‌ی خالی پیدا کردند. از پشت درخت‌ها دنبال سنباب راه افتادند. سر راهشان، هر چه توانستند زباله جمع کردند. کم‌کم حیوانات دیگر هم به دنبال آن‌ها راه افتادند. رفتند و رفتند و رفتند تا به سطل زباله‌ی بزرگی کنار جاده رسیدند. سنباب کیسه‌اش را به سختی از سطل بالا کشید و داخل آن انداخت. وقتی رویش را برگرداند، حیوانات را با کیسه‌های پر از زباله دید. با شادی فریاد کشید: «وای! چه کار خوبی کردید!»

موش و خرگوش و جوجه تیغی سرشان را پایین انداختند و گفتند: «ما فکر کردیم می خواهی برای این کار جایزه بگیری.»

سنجاب خندید و گفت: «تمیزی و زیبایی جنگل جایزه‌ی بزرگی برای همه‌ی ماست.» حیوانات به پشت سرشان نگاه کردند. با شادی سر تکان دادند. کیسه‌های خودشان را داخل سطل انداختند و پرسیدند: «حالا چه کار کنیم که آدم‌ها دوباره در این جا آشغال نریزند؟»

سنجاب گفت: «هنوز نمی‌دانم. ولی شاید بچه‌هایی که این داستان را می‌خوانند، بتوانند کاری کنند و فکرهای جالبی در این باره به ذهنشان برسد.»

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ

«خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

(سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۸)

گفت و گو کنیم



🔴 اگر جای سنجاب کوچولو بودی برای همراه کردن دوستانت در این کار خوب چه می‌کردی؟

🔴 اگر دوستان سنجاب کوچولو به او کمک نمی‌کردند تا جنگل تمیز شود، چه اتفاقی می‌افتاد؟

🔴 شما چه فکرهای جالبی برای پاکیزگی طبیعت دارید؟



فکر می‌کنم



خداوند پاکیزگان را دوست دارد زیرا...»

موش و خرگوش و جوجه تیغی سرشان را پایین انداختند و گفتند: «ما فکر کردیم می خواهی برای این کار جایزه بگیری.»

سنجاب خندید و گفت: «تمیزی و زیبایی جنگل جایزه ی بزرگی برای همه ی ماست. حیوانات به پشت سرشان نگاه کردند. با شادی سر تکان دادند. کیسه های خودشان را داخل سطل انداختند و پرسیدند: «حالا چه کار کنیم که آدم ها دوباره در این جا آشغال نریزند؟»

سنجاب گفت: «هنوز نمی دانم. ولی شاید بچه هایی که این داستان را می خوانند، بتوانند کاری کنند و فکرهای جالبی در این باره به ذهنشان برسد.»

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ

خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

(سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۸)



گفت و گو کنیم

● اگر جای سنجاب کوچولو بودی برای همراه کردن دوستانت در این کار خوب چه می کردی؟ به دوستانت درباره ی اهمیت درختان برای زندگی ما می گفتی.

● اگر دوستان سنجاب کوچولو به او کمک نمی کردند تا جنگل تمیز شود، چه اتفاقی می افتاد؟ سنجاب از زیادی کار خسته و نا امید شود و به کارش ادامه ندهد و جنگل

● شما چه فکرهای جالبی برای پاکیزگی طبیعت دارید؟

● به کسانی که از جنگل استفاده می کردند می گفتی جای زیاده ریختن نیست و برای استفاده دوباره باید تمیز باشد.



فکر می کنیم



خداوند پاکیزگان را دوست دارد زیرا. برای پاکیزگی ما آب از آسمان فرستاده و پاکیزگی را دوست دارد.

دوست دارم



دوست دارم در تمیزی و زیبایی محل زندگی‌ام نقش داشته باشم.

اگر جلوی خانه‌ی ما باغچه‌ای هست من می‌توانم ...

حتماً کیسه‌ی زباله را ...

...



امین و مینا



..... امین: من طبیعت را دوست دارم و

..... مینا: من در طبیعت می‌توانم

..... امین: اسلام دین است.

..... مینا: پس ما باید همیشه تمیز باشیم، مثلاً

..... امین: در مدرسه هم می‌توانیم

بین و بگو



به تصویرهای زیر خوب نگاه کن و درباره‌ی درستی یا نادرستی هر یک از آنها با

دوستانت گفت‌وگو کن.





دوست دارم

دوست دارم در تمیزی و زیبایی محل زندگی ام نقش داشته باشم.

- اگر جلوی خانه‌ی ما باغچه‌ای هست من می‌توانم هر روز آن را آبیاری کنم.
- حتماً کیسه‌ی زباله را در سطل جمع‌آوری زباله‌ها می‌اندازم.
- زباله‌های قابل بازیافت را جدا می‌کنم تا به محیط زیست کمک کنم.



امین و مینا



امین: من طبیعت را دوست دارم و از آن محافظت می‌کنم.....

مینا: من در طبیعت می‌توانم با ریختن زباله‌های ریخته شده را جمع می‌کنم.
امین: اسلام دین پاکیزگی ... است.

مینا: پس ما باید همیشه تمیز باشیم، مثلاً هر روز صبح دست و صورتمان را بشوئیم.
امین: در مدرسه هم می‌توانیم نظافت کلاس و حیاط مدرسه را حفظ کنیم..



بین و بنو

در هر تصویر چه می‌بینی؟ با کمک دوستانت برای هر کدام، نام مناسبی انتخاب کنید.



خاموش کردن آتش



ریختن زباله



درختکاری

وقت نماز



قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می شوم. صدای اذان به گوش می رسد. سحرگاه زیبایی است.

مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.

او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.

او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نماز را

به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد

بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.



نمازخانه



دوست دارم



هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت
بخوانم. برای این کار ...





سرود بیداری

صبح است، صبح است
برخیز از خواب
پیش از تو برخاست
بیدار گشته
با جیک و جیکش
پیش از تو گفته
صبح است و دارد
وقت نماز است

الله اکبر
یک بار دیگر
از خواب، ببل
هم غنچه، هم گل
گنجشک زیبا
شکر خدا را
بر چهره لبخند
برخیز فرزندا!
مصطفی رحماندوست





امین و مینا



امین به مینا می‌گوید: چه خوب است که هر روز می‌توانیم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت‌های هر نماز را بنویسیم.

..... رکعت

نماز صبح

..... رکعت

نماز عصر

..... رکعت

نماز ظهر

..... رکعت

نماز عشا

..... رکعت

نماز مغرب

بین و بگو



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و



امین و مینا



امین به مینا می گوید: چه خوب است که هر روز می توانیم پنج بار با خدا گفت و گو کنیم. حالا بیا با کمک هم، تعداد رکعت های هر نماز را بنویسیم.

.....۲ رکعت

نماز صبح

.....۴ رکعت

نماز عصر

.....۴ رکعت

نماز ظهر

.....۴ رکعت

نماز عشا

.....۳ رکعت

نماز مغرب

بین و بگو



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می دهد؟



.....مغرب و عشا



.....ظهر و عصر



.....نماز صبح